



۲۰۱۶/۰۲/۲۸

پوهاند محمد حسن کاکړ

اندر باب نوشته های شاغلو زمانی و سیستانی



پوهاند محمد حسن کاکړ

۲۰۱۶

مترجم

س. ه.

فهرست مطالب

مقدمه

بخش نخست

در مورد نوشته‌های بناغلی زمانی

بیان حیرت‌انگیز ذهنی دیگری از بناغلی زمانی

ارتباط با برتانوی‌ها

چند لغزش مهم شاه‌امان‌الله

آخرین لویه جرگه شاه‌امان‌الله

تبلیغات و بغاوت‌های ضد پادشاه

بغاوت‌شنواری‌ها

حبیب‌الله در کوه‌دامن نا آرام و سید حسین در کوهستان نا قرار

هجوم حبیب‌الله بر کابل

استحکامات شهر کابل و استعفی‌ناگهانی پادشاه

شاه‌امان‌الله و حکمرانی ده ساله اش

تشنگی و عشق مفرط با تاریخ دوره‌امانی

بخش دووم

در مورد نوشته‌های شاغلی سیستانی

یادداشت‌ها

بخش نخست

قسمت سوم

تبلیغات و بغاوت‌های ضد پادشاه



لویه جرگه هنوز به پایان نرسیده بود که پادشاه با مشکلات بزرگ روبرو گردید. غبار (۸۱۷) از قول دیگران آنرا " ... کار حلقه مخصوص حضرات مجددی به شمول بعضی سرداران بزرگ و روحانیون مشهور" میندازد. مطلب غبار از این روایت شا آغا مجددی بوده باشد که قبلاً ذکر گردیده است. عواقب اعدام قاضیان نیز برای پادشاه گران تمام شد. این داستان قبلاً از روی روایت منشی علی احمد بیان گردید. نویسنده ستیوارت (۳۹۰-۳۹۳) آنرا به تفصیل ولی با کمی تفاوت بیان میدارد. او این واقعه را در اواخر ماه اگست سال ۱۹۲۸ نشان داده و تعداد شانرا هم نه نفر به سرکردگی قاضی "پینگوتی" قلمداد مینماید. وی همچنان خاطرنشان میدارد که ملاها بعد از اعدام قاضیان، در لوگر، کوهدامن، کوهستان و شهر کابل به تبلیغات ضد پادشاه شدت بخشیدند که در نتیجه حدود ده ملا در کابل، نزدیک به ده تن در خوست و تقریباً ۱۵ تن در کوهستان زندانی گردیدند. مؤلف فضل غنی مجددی میگوید:

"حتی بعضی از وزرا و بزرگان دولت مثل محمود طرزی، عبدالهادی خان وزیر تجارت و عبدالرحمن لودی موفق امان الله خان را تائید نکرده، همه استعفاي خود را تقدیم پادشاه کردند." (۱۶) بین مردم هم گفته میشد که پادشاه میخواهد مثل کمال آتیه ترک ملاها را کوبیده، شرع را ترک و نظام ملک را سیکولر بسازد. معلوم میشود که در کمپ شاه کسی به عواقب اعدام قاضیها فکر نکرده بود. آنها فکر کرده بودند که با این اعدامها مخالفین حکومت عبرت گرفته و خواهند فهمید که که حکومت مقتدر و به اوضاع حاکم است. ولی ملتفت نبودند که آوازهها تا حد زیاد در بین افغانهای بیسواد به سرعت پخش شده و مردم را تحریک مینماید، آنها که در رابطه به مظلومیت قاضیها باشند. نویسنده ستیوارت میگوید: "بیرون از کابل، در ولایات، مردم آزادانه میگفتند که پادشاه دیوانه خواهد بود." (ستیوارت، ۴۰۲) ولی در کابل مقامات حکومتی از پادشاه جانب داری مینمودند. آنها پیشرفت‌های پادشاه را ستایش میکردند که پادشاه به آن کمر بسته بود. ولی گفته

میشد که این ها چاپلوسانی بودند که هر آنچه پادشاه آرزو داشت به زبان می آوردند. ولی این ها نیز در اثر اصلاحات پادشاه خساره مند میشدند، زیرا پادشاه جلو عوایدشانرا که از طریق خریداری دریشی، جواهرات اروپائی و موتر های تیز رفتار بدست می آوردند میگرفت... به این ترتیب پادشاه به غیر از جوانان منور و آیدیالیست، متحدان راستین نداشت. و موقف خودرا هم استحکام نمی بخشید. وی در مرز تنهائی بود. (ستیوارت، ۴۲۰)

یاغی گری شنوار ها

در همین حال بود که شنواری ها در چاردهم نوومبر سال ۱۹۲۸ یاغی گردیدند. آنها قبلاً در ماه اکتوبر کوشیده بودند راه دخترانی را که غرض تحصیلات از راه دکه جلال آباد عازم ترکیه بودند بگیرند، اما شنواری ها درین کار موفق نشدند.



عزیز هندی میگوید که ایکاش این ها موفق میشدند، تا پادشاه که به او اخلاص داشت بر جایش میماند، وی علاوه میکند که پدران به علت فرستادن این دختر ها به خارج ناراض بودند. وگفته میشد که آنها سران شنوار را تحریک نموده بودند. (عزیز هندی، ۲۴۳/ستیوربت، ۴۱۳) غبار (۸۱۸) بغاوت شنوار های سنگوخیل را نتیجه یک در گیری با کوچی ها میدانند که در آن چند شنواری تلف گردیده بود. آنها

قاتلین را گرفتار و به مقامات حکومتی تسلیم نمودند، ولی آنها قاتلین را رها کردند که منجر به قیام ضد حکومتی گردید.

ستیوارت این حادثه را چند روز بعد از بغاوت نشان میدهد و رهائی قاتلین را در ازای رشوه میداند و بعد میگوید که با این کار شنواری ها آنقدر توریدند که رجوع به قانون "انتقام گیری" نمودند. (ستیوارت، ۴۱۷). منشی علی احمد، سرکرده های یاغی گری شنوار ها را محمد افضل و محمد علم که هر دو از سران سنگوخیل بودند معرفی مینماید. آنها درین وقت در کابل بودند. در آنجا غلام صدیق چرخي آنها را تحریک کرد که قوم خود را به قیام تشویق نمایند. آنها در شنوار به قوم خود گفتند که "تصمیم بر این است تا دختر هایشان برای تحصیل به ترکیه فرستاده شوند. اما [مگر] اینکه آنها برای معاف شدن هر یک از ایشان پنجمصد روپیه بپردازند." سنگوخیل در پهلوی سه شاخه دیگر شنواری - علی شیر خیل، سه پای و مندوزی، از همه مهمتر است. و درین زمان محمد افضل و محمد علم آنقدر فعال بودند که هم قوم خود را به ضد پادشاه شوراندند و هم بعداً در امارت حبیب الله کلکانی در سیاست های ملی و قومی رهبری فعال نمودند. محمد افضل خواندن و نوشتن هم بلد بود. قسمی که قبلاً به تذکار رفت، شنواری ها در موضوع عجب خان اپریدی برای فرصت انتقام گیری چشم براه بودند.

آنها بلا فاصله راه دکه و بتی کوت را مسدود نموده و در اچین مرکز حکومت را تاراج و مأمورین را اسیر گرفتند. حاکم اعلی نی جلال آباد ذریعه تلیفون پادشاه را از واقعه خیر داد. پادشاه برایش اطمینان داد که: "وی طیاره، فوج و اسلحه دارد و از انجائیکه سلطنت او بر مبنای بین المللی استوار است، چندان پروای این نوع بغاوت ها را ندارد." (ستیوارت، ۴۱۷) پادشاه در عین زمان به حاکم اعلی هدایت داد که یک جرگه سه نفره به شنوار فرستاده شود، ولی ملا، سید و

حضرت در آن نباشد. حاکم اعلی همینطور کرد، ولی در غنی خیل بیشتر از هفتاد نفر شنواری آنها را چور کردند. در همین وقت شنواری های دیگر هم با سنگو خیل ها یکجا شده و همه با هم بالای چونی ئی "پیش بولک" حمله ور گردیدند. عساکر از دل مقاومت نکردند و یاغیان به اسلحه و پول خزانه دست یافتند. به این ترتیب شنواری ها مالک اسلحه گردیدند. متعاقباً حکومت برای بار اول در بیستم نوامبر شنوار را بمبارد نمود. پیلوتان این طیارات افغان ها و شوروی ها بودند. اوراق تبلیغی بالای شنوار پخش گردید که در آن این جنگ را "جنگ علم و جهل" نامیدند. (ستیوارت، ۴۲۰)

پادشاه طی دیداری به همفریز، سفیر هند برتانوی گفت که: "شنواری ها توسط ملا ها که دشمنان من هستند، تحریک شده اند. و این ها در مورد اصلاحات من آوازه های نادرست پخش مینمایند." او در جوابش گفت که: "آنها برای بقای خود میجنگند و اینکه بمباری توسط پیلوت های روسی صورت میگیرد، مردم را ناراض گردانیده است. همفریز باز برایش رک و راست گفت که: "بالای شما از طرف مردم تهمت ضد اسلامی بودن زده میشود و اینکه شما ملحدان حرفوی را استخدام کرده اید که رعیت تانرا بمبارد نماید، به این تهمت ها اعتبار میبخشد." (ستیوارت، ۴۲۰) غبار نیز میگوید که همفریز به شاه گفت: "... اعلیحضرت تمام طبقات مردم را مخالف خویش ساخته. روحانیون، دهقان ها، تجار و عساکر همه از ریفورم های جدید و تزئید مالیات ناراضی گردیده اند." غبار این را هم میگوید که همفریز باز به او مشوره داد که " ... شاه باید با تمام قوا برای صلح و اشتهای با رهبران شورش شنوار بکوشد تا اغتشاش در محل خود محدود بماند، ورنه اگر مهمند ها با اغتشاشیون پیوستند، خطر عظیم خواهد شد." (غبار، ۸۱۹). غبار این را هم میگوید که همفریز برای شاه اظهار داشت که چند روز بعد، دو پیلوت روسی سهواً بالای عساکر بم پرتاب کردند که در نتیجه سی تن کشته و بسیاری زخمی گردیدند. (ستیوارت، ۴۲۰) درین حالت حفاظت شهر جلال آباد مهم گردید.

یک تعداد مردم خوگیانی برای نگهبانی شهر رسیدند. ولی قوماندان نظامی که از کابل رسید نه به آنها و نه به ایله جاری های دیگر که بنام رضا کار آنجا رسیده بودند اعتماد داشت. این قوماندان توزیع اسلحه را میان مردم مومند بند ساخته، در بین شهر حکومت نظامی اعلان نمود. درین وقت آوازه پخش شد که شنواری ها و مومند ها میخوانند به شهر درایند و آنرا چور نمایند. روحانی با نفوذ مومند ها، ملای چکنور، تا به این دم آنها را آرام نگه داشته بود و از پادشاه نیز خواسته بود تا پروگرام های اصلاحی خود را متوقف سازد. ولی پادشاه خواهش او را نپذیرفت، پس او نیز شنواری ها را ترغیب نمود تا به شهر بتازند، باشد اگر حکومت خواسته های او را بپذیرد. (ستیوارت، ۴۲۱)

محمد گل مومند از طریق تلیفون از پادشاه خواست تا به جلال آباد فوج بیشتر اعزام نماید ورنه این شهر در ظرف چند روز از دست خواهد رفت. پادشاه یک چند توپ و اسلحه به جلال آباد فرستاد ولی به قوماندان محمد گل مومند این را هم حالی نمود که تا پایان دسمبر با شنوار ها ننگد. ولی شنواری ها از راه دروازه کابل بتاريخ ۲۹ نوامبر داخل شهر گردیدند. قبل از داخل شدن به شهر، مکاتب بیرون شهر به آتش کشیده شده بود.

شنواری ها طی یک ابلاغیه ده ماده ئی، خواهان لغو تمام پروگرام های اصلاحی پادشاه شده و همچنان حکم "کافر" را بالای پادشاه صادر نمودند. در عین زمان پنجاه شنواری قونسلگری هند برتانوی در جلال آباد را مسدود کردند. قونسل محمد جهانگیر برایشان گفت که او و هیئتش مهمانان دولت پادشاه هستند، ولی جواب شنید که پادشاه "کافر" است و مهمانانش مستحق رعایت نمیباشند. "متعاقباً شنوار ها قونسلگری را چور و آنرا طعمه حریق ساختند. ولی به مأمورین آسیبی نرساندند." (ادمک، ۱۳۹، ستیوارت، ۴۲۲) شاهراه از آغاز بغاوت ها به جلال آباد مسدود گردیده بود. شاید به اثر مشوره "همفریز" بود که پادشاه، سردار شیر احمد و غلام صدیق را روانه جلال آباد کرد تا راه معضله را با یاغیان از راه مذاکره هموار نمایند. شنواری ها طی سه جلسه (دسمبر ۴ و ۳) خواسته های خود را ازین قرار عرضه کردند که:

- تمام ریفورم ها به شمول سیستم جلب "هشت نفری" لغو گردد.
- دختران از اروپا برگردانده شوند
- در امور ملاها و سیدها مداخله نکرده و به ضدشان اقدامات انتقامجویانه صورت نگیرد. (ادمک، ۱۴۱)
- ستیوارت خواسته های دیگری هم به آن اضافه مینماید که مهمترین آنها قرار ذیل است که:
- پادشاه خانم خود را "طلاق" نموده، محمود طرزی را زندانی و خانواده اش را از ملک اخراج نماید. (ستیوارت، ۴۳۳)

غبار (۸۲۰) حتی این را هم میگوید که: "درین ضمن سردار شیر احمد خان یک پیشنهاد بیست و یک فقره ای از طرف شنواری ها به کابل فرستاد، که در طی آن عزل شاه، ولیعهد و حکام و کابینه با اخراج محمود طرزی از افغانستان مطالبه شده بود." غبار از یک تعداد بزرگان با رسوخ افغان هم ذکر میکند که برای تحکیم صلح کوشش نمودند ولی به مقصود خود نرسیدند.

فیض محمد و عزیز هندی در ناکامی این هیئت، روی رول تخریبی رهبران آن انگشت میگذارند. نظر به گفتار عزیز هندی سردار شیر احمد به شنوارها اخطار داد که: "عبدالرحمن خان تنها از سر هایتان منارها ساخته بود، مگر من خاک تانرا هم در شنوار نخواهم گذاشت و آنرا به کابل خواهم برد." (عزیز هندی، ۲۵۲)

به گفته فیض محمد حمله شنواری ها به جلال آباد به اثر تحریک غلام صدیق صورت گرفت. به این ترتیب که: "غلام صدیق خود را به متمردين دوست نموده ایشان را به بندی کردن خود و حمله بر شهر جلال آباد و شیر احمد خان ترغیب کرد." (فیض محمد، انقلاب، ۱۷، ۳۳) غلام صدیق بالای شنواری ها نفوذ داشت. او حتی قبل برین دو تن از مشران آنها را برای قیام قومشان تحریک نموده بود. او پسر سپهسالار نامدار روانشاد غلام حیدر چرخي بود که در عصر امیر عبدالرحمن خان به حیث حاکم اعلی در امور ملکی و نظامی در مشرقی از بابت رویه نیک با شنواری ها، نام خوبی کمائی کرده بود. ولی توقعی را که از غلام صدیق در آرام نمودن مردم شنوار میرفت از و برآورده نشد و در نتیجه هدف هیئتشان به مقصد نرسید.

پادشاه بعداً برای آرام نمودن شنواری ها به سرکردگی محمود یاور یک قوه نظامی به آنجا گسیل نمود. این قوه از "نمله" به آنطرف رفته نمیتوانست، لذا در مأموریتش ناکام گردید. پادشاه از روی ناچاری مامای خود، والی اسبق علی احمد را به حیث رئیس تنظیمیه به قوماندانی یک قوه نظامی به آنصوب فرستاد. او تا اندازه زیاد در مأموریت خود موفق گردید. ولی نتیجه مأموریت هنوز روشن نبود که پادشاه، با وجودی که در پنجم ماه جنوری پروگرام های اصلاحی خود را لغو اعلان کرده بود از طرف حبیب الله کلکانی با چنان خطری روبرو گردید که از پادشاهی دست شست. (ادمک، ۱۴۲) در اخیر یاغی گری خوست نیز پروگرام های اصلاحی خود را لغو اعلان کرده بود، ولی هردو را وقتی اعلان نمود که کار از کار گذشته بود و مؤثر واقع نگردید.

حبیب الله در کوهدامن نا آرام و سید حسین در کوهستان ناقرار

بغاوت شنواری ها هنوز پایان نیافته بود که حبیب الله کلکانی که در زبان عوام بنام بچه سقو یاد میشود، بعد از هفته دوم ماه دسمبر، بیشتر از پیش در کوهدامن جدی شد و به این ترتیب حکومت با یک خطر دیگر روبرو گردید. با وجودی که این خطر به اندازه خطر شنوار بزرگ نبود، ولی به علت قرب آن با کابل از آن مهمتر شده میتوانست. طوری که دیده خواهد شد، مقامات حکومتی متوجه این نکته نبودند.



عمر داشت ، " ... یک شخص معمولی، فقیر و بی نام و نشانی بود. " روایت ادمک (۱۴۳). " نوکری اول او در خانه محمد ولی در قلعه مراد بیگ بود ولی نظر به یک روایت دیگر نوکری اولش در خانه ملک محسن در کوهدامن بود. حبیب الله در قطعه نمونه عسکر شد. این قطعه از طرف جمال پاشای ترکیه بصورت نمونه برای فوج افغان تنظیم گردیده بود که قبل از قیام خوست از بین رفته بود. عزیز هندی در همین قطعه کپتان بود. او میگوید که حبیب الله یک روز بدون اجازه خانه میرفت که بین او و بهره دار ها درگیری صورت گرفت. حبیب الله با تفنگ بهره دار او را کشت، یاغی شد و به پشاور فرار کرد. در آنجا برای یک سال دوکان چای داشت. بعد پاره چنار رفت و در آنجا به جرم دزدی یازده ماه را در زندان سپری کرد. او بعد از اینکه از بند رهایی یافت ، در شورش منگل به ضد حکومت حصه گرفته چند عسکر را به قتل رسانید و باز در منطقه خود، کوهدامن به بدماشی شروع نمود. اما فیض محمد (۱۴) میگوید که حبیب الله از همان اول به علت فقر به دزدی کمر بسته بود. او از نوکری اش در قطعه نمونه هم یاد آوری نمیکند. ولی از زندگانی پر از منجلاب او در "پشاور" و "توت گی" گپ میزند.

وقتی حبیب الله به کوهدامن عودت نمود، چیزی بیشتر از یک دزد عادی نبود. سید حسین چاریکار بدماش خطرناکتر از او بود. زیرا قبلاً در قضیه یک زن به علت کشتن دو نفر، یاغی و فراری شده بود. وی صاحب مال و منال بود. " مردم از او زیاد میترسیدند چنانچه با جرأت با چند تن از رفقای خود داخل شهر ها گردیده و بعد از چپاول کسی توان مقابله با او را نداشت و او از شهر دوباره خارج میشد. " (عزیز هندی، ۳۲۹) سید حسین همیشه یک تفنگچه در دست داشت و اگر با کسی به قهر میشد فوراً بالایش فیر مینمود. با بد ماشی حبیب الله و سید حسین، کوهدامن و کوهستان به مناطق نا آرام مبدل گشت.

به نقل از فیض محمد (۱۵)، حبیب الله بعد از عودت به کوهدامن " ترک اقامت در خانه و لانه خود گفته، با چند تن از دوستانی که با او همراز و انباز بودند، شب را به جایی و روز را به جایی... گذرانیده، از غلبه جوع اقدام در سرقت و اکل مال حرام و ریختن خون ضعفای انام نموده، و رفته رفته به علاقه دار و حاکم کوهدامن و کوهستان به دادن حصه مال از مردم یار گردیده از خوف دستگیر شدن ایمن و مطمئن گشت. " فیض محمد اینرا هم میگوید که " حتی محمد ولی خان... با او عهد امان جان در بین نهاده و پول و تفنگ و فشنگ داده، اسوده خاطرش ساخت. " مؤلف سید رسول هم میگوید که " محمد ولی با این ناز و نعمت او [امان الله] با بچه سقاو همدست بوده و به او کمک مینمود. " (۱۷) خود محمد ولی هم تماس گرفتن با این بد ماش [حبیب الله] را قبول نموده ولی اینرا هم میگوید که: " او این کار را به امر و باخبری امان الله انجام داده است. " ... (ستیوارت، ۵۷۴)

ستیوارت (۴۳۵) از سخاوت حبیب الله با فقرا نیز یاد مینماید و میگوید که با این سخاوت " او خود را از مقام یک دزد ارتقا داد" او حتی حبیب الله را در قطار "رابن هود" انگلستان آورده که ثروت متمولین را میربود و به فقرا کمک مینمود. غبار میگوید که " ... بچه سقا نیز در کاپیسا و پروان دسته دزدی فراهم کرد و به سرقت و قطع طریق پرداخت؛ او شبها دزدی میکرد و روزها در کوه ها متواری میگردد، و دستگیری او برای پولیس محل مشکل میگردد. ساحه فعالیت او انقدر وسیع شد که حتی اگر شبی با دسته خود به خانه وارد میشد، صاحب خانه، از ترس جان، خاموشانه او را تغذیه میکرد و به حکومت اطلاعی نمیداد. کار او به جایی رسید که مقداری پول از خزانه مزار به کابل می آمد، و همینکه بچه سقا شنید، راه را گرفت و پول را ربود، و تعقیب حکومت محل به جایی نرسید." (غبار، ۸۲۱) مدت زیادی هنوز سپری نشده بود که حبیب الله و



سید حسین آنقدر دلاور شدند که: " حتی بر بازرگانان کابل که مال التجاره، از قبیل پوست قره قل و قالین و اجناس روسی از ترکستان حمل و در کابل نقل میدادند، پول حواله کرده و ایشان مکتوب حواله او را به حکومت نموده، از بیم اینکه مال تجارت ایشان را از عرض راه نچاپند، ناچار پول همی دادند و حکومت به دستجات قشون سواره و پیاده عزم تعقیب و گرفتاری آنها نکرده، تا که نیرو در بازو یافته، و جنگ ها در بین حکومت و ایشان واقع گشته، که چند تن به قتل رسیده، بدست نیافتادند." (فیض محمد، ۱۵) غبار (۸۲۱) میگوید که " در قوس که آتش اغتشاش ننگرها تیز شد، حکومت محل ملک محسن و چند نفری را به سبب امداد به بچه سقا محبوسا به کابل اعزام نمود. متعاقباً دولت، احمد علی خان، رئیس بلدیة کابل، را به حیث رئیس تنظیمه کاپیسا و پروان با اختیارات تامه اعزام کرد، تا از پشت سر مطمئن بوده به اطفای شورش ننگرها پرداخته بتواند."

احمد علی لودین درین مأموریتش راه جرگه را در پیش گرفت، همانطور که قبلاً سردار شیر احمد در ننگرها با شنواری ها گرفته بود. اول از حکومت درخواست نمود آنده بندی هاپرا که به جرم کمک با حبیب الله دستگیر شده بودند آزاد شوند. بعد با مشران کاپیسا و پروان به جرگه پرداخت. جرگه فیصله نمود که با حبیب الله تقاهم صورت بگیرد. در عین زمان آنها قبول نمودند که "... در جلب قوه های محلی به دولت خدمت نماید." لودین بعد ازین که از حکومت صلاحیت بدست آورد، با شخص حبیب الله و سید حسین در "باغ عارق" جرگه نمود. و در آنجا " ... عهدنامه و انهم در حاشیه قران با دو نفر مذکور امضا کرد. درین معاهده بچه سقا قبول کرد که از مخالفت با دولت و شرارت دست بکشد. در مقابل دولت تعهد نمود که جرایم بچه سقا و سید حسین را عفو نماید." لودین باز در تلفون از وزیر حرب خواست که " ... هشتاد و دو تفنگ و کارتوس با معاش و رتبه غوند مشری به هر دو نفر، بچه سقا و سید حسین داده شود." (فیض محمد، ۱۶) غبار، (۸۲۱) به این ترتیب این اوباشان که خلاف قانون و شریعت، وطنداران خود را کشته و امنیت را مختل نموده بودند، آنآ به روز ۱۲ دسمبر چنان حیثیت و مقام رسمی دریافت کردند که خودشان نیز حیران مانده بودند. حبیب الله کلکانی یک

دهاتی فقیر و بیسواد بود ولی ساده نبود. مشقات زندانی شدن و سفرها و تجارب دیگر تلخ زندگی، قوه عقلانی او را نیرومند ساخته بود. لذا به این فکر افتاد که پادشاه سلوکی را که در مقابل ملای لنگ اتخاذ نموده بود، ممکن در مورد او نیز صورت پذیرفته و از بین برده شود. به الفاظ فیض محمد " ملا عبدالله با جمعی از بانیان فساد بعهده امان الله خان و سوگند قران در کابل آمده به یاسا رسید. " (فیض محمد، ۳۲) (حیب الله برای اینکه از نیت پادشاه در مورد خود آگاه شود و مثل ملای لنگ از بین برده نشود، از سرای خواجه بنام احمد علی با شخص پادشاه در تلیفون گپ زد. این مکالمه تلیفونی قبلاً به تفصیل بیان گردید. مکالمه تلیفونی ئی که روی ملت افغان و خاصاً خود شاه امان الله اثر عمیق وارد کرد، همین مکالمه بود. ولی پادشاه در آن وقت به آن توجه جدی ننمود. پادشاه برای سرکوبی شنوارها از تمام افغانستان



ایله جاری و یا ملیشه های قومی طلبید.

از لوگر، پکتیا (منگل، خدران، خاخی، خمکنی، مقبل، وزیر او احمدزی)، از میدان، وردگ، غزنی و بهسودها، از پنجشیر، نجراب، تگاو، ریزه کوهستان و غوربند، از پغمان، چاردهی، از مزار، قندهار، هرات و قطغن فوج احتیاطی و نظامی را نیز طلبید. (فیض محمد، ۱۸) ولی این پروسه برخلاف فوج منظم که در مدت کوتاه تحت قوماندۀ افسران مسلکی مسلح و به میدان جنگ فرستاده شده میتواند مستلزم وقت، تنظیم و مسلح ساختن بود. چون حکومت بالای مردم و اقوام غیر شنواری در مشرقی اعتبار نداشت، لذا ایله جاری از آنها مطالبه نموده بود. با وجودیکه آنها در مدت نسبتاً کم و مصارف قلیل، تنظیم و به خلاف شنواری ها سوق داده شده میتوانستند. بسیار مهمتر اینکه فوج منظم هنوز در کابل اندک بود که حکومت به چنین یک کار سترگ دست انداخت. قسمت بیشتر فوج منظم به هر اندازه که در کابل بود به ننگرهار فرستاده شد. سنیوارت تعداد فوج منظم کابل را در این وقت ۱۵۰۰ نشان میدهد. (سنیوارت، ۴۳۸) باقی نویسندگان در مورد فوج کابل درین وقت یا خاموش استند و یا میگویند که کابل از فوج خالی بود.

این هم مهم است که مقامات وزارت حرب و در رأس آن خود وزیر، سردار عبدالعزیز، کسانی نبودند که در چنین یک حالت اضطراری و زمستان غیر عادی ایله جاری های تازه وارد را تنظیم نموده بتوانند. به ملیشهها از ذخیره گاه ها اسلحه داده میشد ولی مشرانشان دارای نام و تجربه نبودند. تنها میر غوث الدین مشر ایله جاری احمدزی معلوم بود. به مردم شهر و چاردهی از راه کلانتر هایشان اسلحه داده شد. ایله جاری ها با رفت و آمد ممتد به کابل حالتی را به میان آورده بودند که گوئی حکومتی وجود نداشت.



از طرف دیگر بعد از مکالمهٔ تیلیفونی برای حبیب الله سخن از مرگ و زندگی بود. فکر میکرد تا امان الله در اقتدار است، او در افغانستان زنده مانده نمیتواند بعد از این اما، نوشته‌ها در مورد واقعات با هم فرق دارند. بطور مثال: فیض محمد (۱۸) میگوید که حبیب الله و سید حسین هردو با هم چاریکار را تصرف نموده بعداً احمد علی را طی ۱۸ روز محاصره وادار به تسلیمی نمودند و " احمد علی خان (با عده ای) از سواران نظام شاهي و پیاده به تخلیه ارگ جبل سراج رضا داده و عهد امان جان خود با ایشان در میان نهاده، قلعه و قورخانه و خزانه راکه در انجا

بود با هژده ضرب توپ ماشینگن و قلعه شکن و مقداری از تفنگ به یاغیان تسلیم نموده، راه فرار جانب کابل را پیمود، و دزدان از تصرف این ارگ پادشاهی مکنتی از پول نقد و اسلحه بدست آورده زیادتیر دلیر و جسور شده، عزم حمله و یورش بر کابل جزم کردند. " ولی نویسنده عزیز هندی میگوید که این تنها سید حسین بود که بعد از تصرف چاریکار، جبل سراج را محاصره و باز حبیب الله را از ان واقف ساخت. ازین به بعد بود که حبیب الله تصمیم حمله بالای کابل را گرفت. فیض محمد در بیانش خطا رفته است. در جای دیگر او هم مثل ستیوارت ظفر حبیب الله را بالای کابل در ۲۲ قوس ، ۱۳۰۷ نشان میدهد و بر علاوه در آن ۱۲ روزی که حبیب الله در کابل مصروف در گیری ها بود، با وجودیکه برای سید حسین پیغام ها فرستاده بود. ولی او آنجا نبود.

پایان قسمت سوم، بخش نخست

لطفاً برای مطالعهٔ قسمت اول و دوم، بخش نخست،

به لینک های زیر مراجعه فرمائید

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Kakar_H/hassan_k_andarbab_neshtahay_zamani_sistani_۰۱.pdf

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Kakar_H/hassan_k_andarbab_neshtahay_zamani_sistani_۰۲.pdf

ادامه دارد